گزارشی از جلسات نقد و بررسی کتاب «مکتب در فرآیند تکامل»: بخش دوم کتاب

ایمان نوربخش*

چکیده: کتاب «مکتب در فرآیند تکامل» بر مبنای دو هدف، توسّط دکتر حسین مدرّسی طباطبایی، تألیف شده است: ۱. معرّفی تاریخ تشیّع به عنوان یک جریان عقیدتی در اسلام، به خوانندگان غربی و غیر مسلمان ۲. شناخت فرآیند شکل‌گیری و تکامل مکتب تشیّع در سه قرن نخست اسلامی. فصل اوّل کتاب با عنوان «حقوق و مسئولیّتها» شامل مروری کوتاه بر تاریخ تشیّع تا ابتدای دوران غیبت صغری است که در این نقد، بخش اعظم آن مورد بررسی قرار گرفته است. روایات استناد شده در کتاب مکتب در فرآیند تکامل، در موضوعهای امامت، غیبت امام مهدی علیه‌السلام و... از منابع حدیثی همچون المحاسن احمدبن محمّدبن خالد برقی، الکافی شیخ کلینی، الغیبة محمّدبن ابراهیم نعمانی و اختیار معرفة الرجال شیخ طوسی استخراج شده که در این مقاله، به بررسی آنها پرداخته شده است.

کلیدواژه: ـکتاب ـمکتب در فرآیند تکامل ـنقد و بررسی / تشیّع / تشیّع ـتاریخ / امامت / خلافت / غیبت امام عصر علیه‌السلام

---

*. کارشناس ارشد مدیریت مالی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

اشاره

در شمارهٔ ۱۸ سفینه و پس از آن، گزارشی از نقد و بررسی دانشور فاضل، جناب حجّت‌الاسلام حسن طارمی راد، بر کتاب مکتب در فرآیند تکامل، نوشتهٔ استاد دکتر سیّد حسین مدرّسی طباطبایی (چاپ اوّل، تهران: کویر، ۱۳۸۶) ارائه شد. اینک در این گفتار، گزارشی از بررسی بخش دوم کتاب (ص ۵۶ به بعد) عرضه می‌شود.

بار دیگر، از خوانندگان ژرف‌نگر می‌خواهیم که با دقّت، در این سطور بنگرند و ما را از دیدگاههای پژوهشی خود بی‌بهره نگذارند.

بررسی بخش دوم

معنا و مفهوم غلو

در فصل دوم مؤلّف به نحوه پیدایش جریان غلو و تفویض در شیعه پرداخته است. ابتدای بخش دوم در صفحه ۵۸ با این جملات آغاز می‌گردد: «در آیات بسیار دیگری تأکید شده است که پیامبران مردمانی عادی بودند و مانند همه مردم زندگی کرده و درگذشتند.» و در باره پیامبر اسلام قرآن تأکید می‌کند که «او یک انسان عادی است.... علیرغم... چنین این تأکیدات فکر اینکه پیامبرﷺ موجودی فوق بشری است بلافاصله پس از درگذشت آن حضرت آغاز شد.» وی سپس با ذکر تاریخی از جریان غلو نتیجه‌گیری می‌کند که بسیاری از معجزات و خوارق عادات و مقاماتی که برای ائمهﷺ نقل شده است از ساخته‌های غلات می‌باشد. سؤالی که نویسنده به آن پاسخی نداده است این است که ملاک فوق بشری بودن و غیر عادی بودن چیست؟ آیا هر امر غیر عادی و غیر معمولی برای نوع افراد بشر، فوق بشری و غلو محسوب می‌گردد؟ مثلاً اگر انسانی دارای علم و معلومات فراوانی باشد و یا حافظه استثنایی داشته باشد و یا مثلاً از لحاظ نیروی جسمانی قدرت فوق‌العاده‌ای داشته

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

باشد، فوق بشر محسوب خواهد شد؟

در قرآن موارد غیرعادی بسیاری به پیامبران نسبت داده شده است، مثل: به دنیا آمدن بدون پدر و تکلم و ادعای پیامبری بلافاصله پس از تولد (حضرت عیسی علیه‌السلام) رسیدن به پیامبری در دوران کودکی (حضرت یحیی علیه‌السلام) تکلّم با حیوانات و پرندگان (حضرت داوود و سلیمان علیهما‌السلام) شفا دادن بیماران، زنده کردن مردگان (حضرت عیسی علیه‌السلام)، شفای نابینا بوسیله پیراهن (حضرت یوسف علیه‌السلام) تسخیر در نیروهای طبیعت (تسخیر باد توسط حضرت سلیمان علیه‌السلام). این موارد فقط بخشی از موارد متعدّدی است که به عنوان امور غیر عادی در قرآن به پیامبران نسبت داده شده است.

امّا این خصوصیّات غیرعادی فقط مختصّ پیامبران نیست بلکه موارد خارق‌العاده زیادی نیز برای غیر پیامبران نقل شده است مثل: نزول غذای بهشتی از آسمان (حضرت مریم)، مشاهده و تکلّم با فرشتگان (ساره همسر حضرت ابراهیم علیه‌السلام)، قدرت جسمانی غیر عادی (ذوالقرنین)، حاضر کردن تخت بلقیس از سرزمینی دیگر در یک چشم به هم زدن (آصف‌بن برخیا)، خوابیدن و برخاستن پس از سیصد سال (اصحاب کهف). بنابراین آیا به محض مواجهه با یک مسئله غیرعادی که به یک انسان نسبت داده شده است می‌توان آن را فوق بشری و ساخته و پرداخته غلات دانست؟

در صفحه ۶۰ تعریفی که از غلو ارائه می‌دهد این است: اعتقاد به اینکه کسی نمرده و خود را از مردمان پنهان نماید، چنانکه کیسانیه درباره محمّدبن حنفیه برای اوّلین‌بار این ادّعا را مطرح کردند. «این اعتقاد در میان سواد اعظم مسلمانان با نام غلو شناخته شده و هواداران آن به عنوان غلات خوانده می‌شدند و این مفهوم نخستین آن کلمه بود». نکته‌ای که باید در اینجا دقت کرد، این است که فرق است میان اینکه قائل شویم کسی خلود دارد و نامیراست و هرگز نمی‌میرد، با اینکه کسی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

فعلاً زنده است و نمرده است. حتی مفهوم غیبت هم با جاودانگی و خلود متفاوت است. این تمایز و تفاوت را نویسنده محترم قائل نشده‌اند.

در صفحه ۶۲، نویسنده مشخّصاتی که از غلو ارائه می‌دهد: اعتقاد به اینکه کسانی علم نامحدود و علم غیب و قدرت تصرف در کائنات دارند. برای اینکه ادّعای نویسنده درباره غلات و نتیجه‌گیری‌های بعدی را بررسی کنیم باید ابتدا به تشریح مفهوم غلو بپردازیم، مفهوم غلو چیست و چرا ائمه غلات را نفرین می‌کردند؟ در لغت، غلو به معنای از حد گذشتن و بالا رفتن است و ارتفاع معنای دیگری است که برای غلو آمده است. در کتاب الزینه که از مراجع این کتاب نیز هست، ابوحاتم رازی غلو را چنین معنا می‌نماید: «غلو به معنای هرگونه از حد گذشتن است و در اعتقاد یعنی اعتقاد به صفتی برای کسی که لایق و شایسته آن نباشد. مثلاً کسی را که پیامبر نیست، پیامبر بدانیم و یا کسی را که خدا نیست، خدا بخوانیم.»

در قرآن در دو آیه از لفظ غلو استفاده شده (نساء/ ۱۷۱ و مائده ۷۷) و در هر دوی آنها که خطاب به مسیحیان است، غلو به معنای خدا انگاشتن یک مخلوق تعبیر شده است. یکی از وجوه اینکه در برخی روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به حضرت عیسی تشبیه شده، از این جهت است.

از لحاظ اصطلاحی غلو و غلات در میان شیعیان و اهل سنت به دو معنای متفاوت به کار می‌رود. در میان اهل سنت کلمه غلو به کسانی اطلاق می‌شود که خود را پیرو علی‌بن ابیطالب می‌دانند. چنانکه در کتاب الکیسانیه فی التاریخ و الادب نوشته وداد قاضی چنین می‌گوید که: «در قرن اوّل شیعه به دو گروه اطلاق شده است: گروه معتدلی که علی را بر عثمان مقدم می‌دانسته‌اند و دوم گروهی که پیروان عبدالله‌بن سبا بوده و وی را وصی و جانشین پیامبر می‌دانسته‌اند. این گروه دوم قائل به غلو درباره علی شدند.» در میزان الاعتدال ذهبی، درباره ابان‌بن تغلب

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

چنین می‌گوید: «در قرن اول هرکس به عثمان بد می‌گفته و از طلحه، زبیر و معاویه تبری می‌جسته است به او شیعه غالی گفته می‌شد. در زمان ما (قرن هفتم) قائل به کفر معاویه، طلحه، زبیر و تبری از شیخین، شیعه غالی گفته می‌شود.» (میزان الاعتدال ذهبی ج ۱، ص ۵) اصطلاح شیعه غالی متعلق به اهل سنت است و در اصطلاح شیعه، غلو و غالی از تشیع جداست. بنابراین در تراجم اهل سنت به هرکس شیعه غالی گفته می‌شده یعنی آن فرد قائل به وصایت امیرالمومنین علیه السلام بوده است، نه اینکه لزوماً آن فرد قائل به الوهیت ایشان و یا عروج ایشان به آسمان، بوده است.

در شیعه جریانهای مختلفی بنام غلات شناخته می‌شدند، که شیعه آنها را خارج از مذهب می‌داند، یعنی در اصطلاح شیعه ما شیعه غالی نداریم. ابوحاتم رازی که خود شیعه اسماعیلی است، درکتاب الزینه می‌گوید: نخستین کسی که قول به غلو را مطرح کرد عبدالله‌بن سبا بود که قائل به غیبت و الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام شده است. در شیعه غلو با الوهیّت ائمه شناخته می‌شود و یا قول به اینکه خدا در جسم آنان حلول کرده است. شیخ صدوق درکتاب اعتقادات خود غلو را به معنای اعتقاد به نمردن ائمه، خلود، حلول و تناسخ آنها می‌داند. اهل غلو به همین بهانه تشریع و یا اباحه‌گری می‌کردند، مثلاً بعضی از احکام را نسخ و یا بعضی را تغییر می‌دادند. وجه مشترک آنها اعتقاد به الوهیت ائمه وگاهی نبوت یکی از افراد خودشان بوده است. تأکید ائمه بر جداسازی غلات از شیعه هم به این دلیل بوده است.

سند دیگری که نویسنده از آن استفاده کرده است، استناد به شعری از اسماعیل حمیری است، که شاعر معروفی در زمان امام صادق علیه السلام بوده است. (پاورقی ۲ صفحه ۶۰کتاب) او ابتدا قائل به امامت محمّدبن حنفیه بوده و سپس به برکت امام صادق علیه السلام شیعه شده است. شرح حال او درکتاب کمال‌الدین صدوق آمده است. در شعری که او به مناسبت شیعه شدنش سروده چنین می‌گوید: «**کنت اقول بالغلو و اعتقد غیبه محمدبن حنفیه ...**». نویسنده از این تعبیر استفاده کرده است که غلو همان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

اعتقاد به نمردن است. در حالیکه در کتاب الکیسانیه فی التاریخ و الادب، وداد قاضی نقل می‌کند که کیسانیه به هنگام مرگ محمّدبن حنفیه ادّعا کردند: «**شبه له...**» یعنی همان اشتباهی را که نصاری درباره عیسی علیه‌السلام کردند، مسلمین مرتکب شدند. یعنی تصور کردند که محمّدبن حنفیه مرده است، در حالیکه اشتباه شده و نمرده است. این اعتقادی بود که کیسانیه داشتند، با این حال نمی‌توان از این نتیجه گرفت که «سواد اعظم» مسلمانان اعتقاد به غلو را به معنای اعتقاد به نمردن کسی می‌دانسته‌اند. ضمن اینکه خود وداد قاضی قبول ندارد که سید حمیری شیعه شده باشد و این شعر را منسوب به او نمی‌داند. بنابراین نمی‌توان بنابر یک قول که در آن مناقشه هست، نتیجه گرفت که غلو به معنای اعتقاد به نمردن کسی است.

با توجه به معنی غلو باید گفت که نویسنده در توضیح معنای غلو به خطا رفته، به این معنی که صرف اعتقاد به زنده بودن کسی و غیبت او غلو تلقی نمی‌گردد، بلکه آنچه غلو شناخته می‌شده اعتقاد به خلود، حلول و یا الوهیت یک انسان بوده است، چنانکه کیسانیه نیز قائل به تشبه ائمه خود به خدا بوده‌اند. ضمن اینکه غلات کار دیگری که انجام می‌دادند، تشریع و تغییر احکام بوده است، که منجر به اباحه‌گری می‌شده است.

معنا و مفهوم تفویض:

در صفحات ۶۹ و ۷۰ مؤلّف به معنای تفویض پرداخته است و تعریف تفویض را بر اساس برخی متون روایی و کتب مفوضه استخراج کرده است. اشکالی که بر روش کار مؤلّف وارد است این است که روش روشنی برای نقد متون شیعی و یا معیار مشخصی برای درستی و نادرستی و قابل استناد بودن یک مطلب، یا یک روایت ارائه نمی‌دهد. ضمن اینکه در برخی موارد به کتبی به عنوان منابع اعتقادی شیعه اشاره شده که نمی‌توان آنها را جزء کتب شیعه به شمار آورد مثل کتاب هدایه الکبری حسین‌بن همدان خصیبی و یا کتاب الهفت منسوب به مفضل‌بن عمر که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

درباره آنها صحبت خواهیم کرد.

معنایی که مؤلّف از تفویض ارائه کرده این است که خداوند کلیه امور خلق، رزق، موت و حیات را به ائمه واگذار کرده و هر چه در جهان روی می‌دهد به اراده آنهاست. ضمن اینکه آنها می‌توانند حکمی را نسخ، حلال را حرام و حرام را حلال نمایند. آنها به همه چیز آگاهی دارند، به زبان همه انسانها صحبت می‌کنند و زبان حیوانات را نیز می‌دانند.

در اینجا تعریفی که مؤلّف از تفویض ارائه داده، بخشی از آن درست و بخش دیگری را با مسائل دیگری خلط کرده است. برای اینکه بدانیم مفوضه چه کسانی بودند و تعریف آنها از تفویض چه بود و چرا ائمه با آن مخالف بودند باید به منابع اعتقادی شیعه مراجعه کرد. شیخ مفید در کتاب تصحیح الاعتقاد خود مفوضه را معرفی کرده و اعتقادات آنها را بیان کرده است: «منظور از مفوضه کسانی بودند که به غلات از جهت عقیده و بخصوص اباحه گری نزدیک بوده‌اند، امّا فرق آنها با غلات در این بود که آنها ائمه را مخلوق قلمداد می‌کردند ولیکن خداوند خلقت و رزق سایر موجودات وکلیه امور را به آنها تفویض کرده است.» (تصحیح الاعتقاد مفید ص ۱۳۳ تا ۱۳۵).

علامه مجلسی نیز در جلد ۲۵ بحار الانوار چند معنا برای تفویض ذکر می‌کند و می‌گوید: «اگر معنای تفویض این باشد که خدا آنها را خلق کرده و سپس کلیه امور را به آنها واگذار کرده این کفر صریح و مخالف عقل و نقل است... اما اگر معنای تفویض در امور دین و احکام باشد، دو معنا می‌توان برای آن قائل شد، اوّل اینکه آنها به رای وگمان خود هرچه را می‌خواستند حرام و حلال می‌کردند، این هم مخالف عقل و نقل است چنانکه نقل شده است گاهی پیامبر برای جواب دادن به سوال سائلی چند روز در انتظار وحی منتظر می‌ماند تا جواب او را بدهد. اما اینکه در برخی از احکام و حدود مثل تعداد رکعات نماز و نوافل، روزه، نحوه تقسیم ارث

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

و از این قبیل خداوند تعیین آن را به نبی واگذارکند و حکم او را امضاء نماید، قابل پذیرش است و به این معناگفته شده خداوند امر دین را به پیامبرش واگذارکرده و آیه **ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا** به این مطلب اشاره دارد. معنای دیگری که برای تفویض آمده این است که امر هـدایت و تـربیت خـلق بـه دست آنهاست و مردم باید برای دانستن حکم الهی به آنها رجوع کنند و چنانکه فرموده‌اند **نحن محللون لحلاله و محرمون لحرامه**. این معنا نیز مطابق عقل و نقل می‌باشد.»

بنابراین اگر در روایاتی آمده است که امر دین به ائمه تفویض شده به مـعنای واگذاری هدایت مردم به آنهاست و نه به معنای اینکه آنها هر حکمی راکه بخواهند نسخ کنند و یا حلال و حرام را به دلخواه خود تغییر دهند. بنابرایـن بـا تـوجه بـه تعاریف فوق تعریفی که مؤلّف از تفویض ارائه کرده است، مخدوش است. چنانکه در بحث غلو اشاره شد، داشتن توانایی‌ها و علم خارق‌العاده لزوما به معنای صفات فوق بشری و غلو و تفویض نیست، بلکه دلیل اصلی انـحراف و طـرد غـلات و مفوضه این بود که آنها به ائمه الوهیت و یا صفات ربوبی نسبت مـی‌دادنـد و یـا کمالات آنها را مستقل از خداوند می‌دانستند و اکثر آنان قائل به اباحه‌گری و عدم پایبندی به احکام و عبادات بودند و به همین دلایل، ائمه آنها را لعن می‌کردند.

مؤلّف پس از بیان تعریف معنای غلو و تفویض به معرفی پـیشوایـان مـفوضه می‌پردازد. اوّلین کسی راکه وی به عنوان رهبر مفوضه معرفی می‌کند مفضل‌بن عمر می‌باشد. او مفضل‌بن عمر را از هواداران ابوالخـطاب از غـلات مـعروف مـعرفی می‌کند و نخستین کسی که به داشتن چنین عقایدی توصیف شده است. (ص ۶۹ کتاب)

درباره مفضل هم مدح و هم ذم آمده است. نجاشی و ابن الغضائری او را متهم به غلو می‌دانسته‌اند وگفته‌اند که غلات درکتابهای او بسیار دست برده‌اند. اما شیخ مفید و شیخ طوسی او را ثقه و از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام می‌دانند. شـیخ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

صدوق که درباره غلات و مفوضه حساسیت زیادی داشته از او در کتاب من لا یحضره الفقیه چند روایت نقل کرده است و به تصریح خود او، تمام روات آن کتاب از نظر او ثقه و قابل اعتماد هستند. روایاتی که کشی درباره او نقل کرده هم مدح و هم ذم مفضل می‌باشد، اگر چه اکثر روایات ذم، به جز سه مورد ضعیف می‌باشد. از بررسی مجموعه روایاتی که درباره او آمده است نمی توان براحتی درباره او با قاطعیت قضاوت کرد. روایاتی نشان می دهد که او با خطابی ها ارتباط داشته است، اما نوع این ارتباط خیلی روشن نیست. در کتاب کشی آمده است که عده‌ای از اصحاب به امام صادق، از غلات و پیروان ابوالخطاب شکایت کردند وگفتند کسی را معرفی کنید که ما برای دانستن احکام به او مراجعه کنیم. حضرت در پاسخ گفتند: **قد اقمت علیکم مفضل اسمعوا منه و اقبلوا عنه ...** (رجال کشی ص ۳۲۸). یعنی در اینجا حضرت برای مقابله با خطابی‌ها مفضل را معرفی کرده‌اند.

روایتی که البته در این میان جلب توجه می‌کند؛ در بحار جلد ۲۴ در باب انهم الصلوه و الزکوه (ص ۲۸۶) آمده است و در کتاب کشی نیز به آن اشاره شده است امام جعفر صادق علیه السلام نامه‌ای به مفضل نوشته‌اند که در آن بعضی از اقوال غلات و تفاوت آن با دیدگاه ائمه بیان شده است. از مقدمه این روایت بر می‌آید که حضرت این نامه را در پاسخ به سوالات او نوشته اند. از مضمون این نامه و سایر روایات چنین بر می‌آید که مفضل با برخی از غلات به دستور امام رفت و آمد داشته تا آنها را به اعتقاد صحیح راهنمایی کند. از این جهت ممکن است برخی او را به اشتباه از جمله غلات می دانسته‌اند.

اما از یک منظر دیگر نیز، می‌توان کلام مؤلّف درباره وارد شدن آثار مفوضه در کتب روایی شیعه را نیز نقد کرد. اگر فرض کنیم مفضل رهبر شناخته شده جریان خطابیه بوده باشد. در میان روات اهل سنت و شیعه سلسله طبقات استاد و شاگرد شناسایی شده است. مثلاً مشخص است که یک راوی از چه کسانی روایت می‌کند

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

و یا از چه نسخه‌هایی نقل حدیث کرده است. فهرست نجاشی نشان می دهد که در آن زمان چقدر دقت می شده که کدام کتاب از کدام طریق روایتش معتبرتر است. اینگونه نبوده که هرکس هر کتابی را بردارد و مطالبی را در آن اضافه کند و کسی هم متوجه نشود. درباره خود مفضل، نجاشی می‌گوید در آثار او دست برده شده است، اما آیا اینکه افزوده‌ها وارد کتب روایی شیعه شده است، محل بحث است.

یکی از کتابهای او که مورد استناد مؤلّف هم قرار گرفته است، کتاب الهفت می‌باشد که به مفضل منسوب است. این کتاب که توسط اسماعیلیه ضبط و نشر داده شده، اخیراً مورد تحقیق توسط یکی از نویسندگان اسماعیلی قرارگرفته و او در مقدمه تصریح می‌کند که این کتاب توسط مفضل نوشته نشده بلکه آن را یکی از اسماعیلیه تألیف کرده است. ضمن اینکه مطالب این کتاب در مجموعه‌های روایی شیعه مورد استفاده قرار نگرفته است.

با توجّه به این نکات نمی‌توان با قاطعیّت حکم به غالی بودن مفضل داد و نه می‌توان او را سرسلسله جریان تفویض دانست. ضمن اینکه برخی علمای رجال گفته‌اند غلات در کتابهای او دست برده‌اند و نه اینکه او خود حدیث جعل کرده است. برای مثال، ما درباره ابوالخطاب و یا مغیره بن سعید از امام صادق علیه السلام روایاتی داریم مبنی بر اینکه او در کتب اصحاب ائمه دست می‌برده است و حدیث جعل می‌کرده است، در حالی که درباره مفضل، چنین مطلبی از قول معصوم نقل نشده است.

حتی اگر روایاتی که مفضل نقل کرده است، بخصوص بخش کتاب الحجه کافی را بررسی کنیم، در اکثر آنها مطلبی که نشان دهد او قائل به تفویض بوده به چشم نمی خورد. برای مثال اگر به کتاب رجال مرحوم آیه الله خوئی مراجعه کنیم، ایشان فهرست روایاتی راکه از هر راوی در کتب اربعه آمده است نقل کرده‌اند. اگر مروری بر موضوعات این روایات بکنیم و متن آنها را بررسی کنیم مطلبی که به صراحت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

درباره تفویض باشد، (اگر رکن تفویض را خالقیت و رازقیت در نظر بگیریم) بطور خاص و مستقیم از مفضل حدیثی در این باره در این کتب نقل نشده است.

مؤلّف پس از معرفی مفضل به عنوان بنیانگذار فرقه مفوضه، محمد بن سنان زاهری را به عنوان جانشین وی معرفی می‌نماید. (ص ۷۱کتاب) او از اصحاب امام رضاعلیه‌السلام بوده است. برخی از علمای رجال مثل شیخ طوسی و مفید او را توثیق کرده‌اند. در شرح حال او آمده است که به غلات تمایل داشته اما به سوی آنان نرفت و ثابت ماند. به همین دلیل برخی علمای رجال مثل نجاشی و ابن‌الغضائری به او نسبت غلو داده‌اند. در کتاب کشی از قول صفوان‌بن یحیی آمده است: «...**فقصصناه حتی ثبت معنا**». این جمله را متاسفانه آقای مدرسی در پاورقی نقل نکرده‌اند. در حالی که تصریح دارد که او متمایل به غلات بود، اما نگذاشتیم و ثابت قدم ماند. هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که بگوییم این جمله بعد ها اضافه شده است. نکته دیگری که در اینجا باید یادآوری کنیم این است که در همین کتاب کشی آمده است که محمدبن سنان در مسجد می‌گفت اگر کسی می‌خواهد درباره معضلات (مسائل پیچیده اعتقادی) سؤال کند بیاید نزد من و اگر می‌خواهد درباره حلال و حرام و مسائل فقهی بداند برود نزد صفوان‌بن یحیی. در آن دوره بیشترین تلاش ائمه این بود که احکام و اعتقادات اصلی به مردم منتقل گردد. مسائل معرفتی پیچیده چیزی نبود که در کوچه و بازار به هر کس بگویند. درباره کسانی مثل جابربن یزید جعفی، مفضل، محمّدبن سنان و یا کمیل بن زیاد نقل شده که اینها اصحاب سرّ ائمه بوده اند. قرار نبوده که تمامی مسائل معرفتی برای همگان بازگو شود. علی ایّ حال حتی اگر او را از غالیان بدانیم، هیچ گونه سندی مبنی بر اینکه او جانشین مفضل شده و یا با او ارتباط تشکیلاتی داشته است، نداریم. نمی توان به صِرف اینکه چند روایت مشابه از مفضل و محمّدبن سنان نقل شده، آنها را با یکدیگر مرتبط دانست. ضمن اینکه هیچ جا اشاره نشده است که محمّدبن سنان رئیس و یا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

رهبر غلات در زمان خود بوده است.

اما محّمدبن نصیر نمیری، که مؤلّف او را جانشین مفضل و محمّدبن سنان دانسته است (ص ۷۲کتاب)، کسی است که به دروغ ادعای نیابت امام زمان (عج) وسپس ادعای نبوت نمود و توسط آن حضرت لعن و تکذیب گردید. او مشهور به فسق و اباحه گری بود و فرقه نصیریه را بنیانگذاری کرد. اما در هیچ کتاب رجالی و تاریخی کوچکترین نقلی درباره اینکه او با مفضل و یا محمّدبن سنان ارتباطی داشته، نیامده است. معلوم نیست چگونه مؤلّف او را جانشین آن دو معرفی می‌کند، در حالی که درباره مفضل و محمّدبن سنان کسی ادعای اباحه گری نکرده است. در هیچ یک از کتب معتبر روایی شیعی از او روایت نقل نشده است. مؤلّف سپس حسین بن حمدان خصیبی را به عنوان جانشین او معرفی کرده و کتاب هدایه‌الکبری او را به عنوان یکی از مهمترین مصادر فرقه مفوضه می شمارد (ص ۷۳کتاب). بنابر نقل نجاشی و ابن الغضائری او از غلات بوده و ظاهراً همکاری هایی با خلفای عباسی داشته است. با این حال مدرکی درباره ارتباط او با محمّدبن نصیر وجود ندارد. اگرچه علامه مجلسی برخی از روایات کتاب او را در بحار آورده است، با این حال کتاب او ارزش چندانی نداشته و در مصادر متقدم شیعی از آن روایت نشده است. نکته ای که باید توجه کرد، این که سران غلات و مفوضه از دایره تشیع خارج شده اند و ائمه ما آنها را مشرک می دانستند. بنابراین نمی‌توان آنها را جزء مجموعه شیعه به حساب آورد. هیچ نقل قولی دالّ بر ارتباط تشکیلاتی این چهار نفر به عنوان رئوس مفوضه، وجود ندارد و ادعای مؤلّف تنها مبتنی بر حدس وگمان است.

نکته دیگر اینکه از بررسی کتابهای رجال مثل رجال نجاشی و ابن الغضائری مشخص می شود که در قرن چهارم حساسیت شدیدی دربارهٔ برساخته‌های مفوضه بوده است. مثلاً برخی از علمای قم مثل سعدبن عبدالله اشعری و محمّدبن عیسی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

بسیار در این مورد سخت‌گیر بوده‌اند و حتی محدثینی که در نقل روایات خود توجه لازم را نمی کردند از شهر قم اخراج می‌کردند. این سخت‌گیری تا آنجا پیش می‌رود که مرحوم شیخ صدوق انکار سهو النبی را نشانه غلو می‌داند. با وجود این سخت‌گیری‌ها، نمی‌توان براحتی ادعا کرد که بسیاری از مطالب مفوضه و غلات براحتی وارد کتب شیعه شده است و کسی هم در آن زمان متوجه نشد.

نکته‌ای را هم درباره مسئله سهو النبی اشاره کنم: روایاتی نقل شده است که صدوق آنها را در کتابش آورده به این مضمون که پیامبر در نماز دچار سهو شدند. شیخ صدوق در توضیح این روایت می‌گوید ما قائل به این نیستیم که پیامبر سهو می‌کند بلکه قائلیم که گاهی خداوند در مسائلی جزئی، و نه در باب تبلیغ احکام، ممکن است پیامبر را به سهو دچار کند تا برای مردم شائبه ربوبیت درباره آن حضرت ایجاد نشود. شیخ صدوق می‌گوید که نشانه اهل غلو این است که مشایخ قم را به تقصیر متهم می‌کنند. یعنی از آنجایی که ما قائل به سهو النبی هستیم ما را متهم به تقصیر می‌کنند. شیخ مفید بطور مفصل به این مسئله اشکال وارد کرده است. او می‌گوید نشانه غلو این است که ببینیم چه چیزی غلو است و چه کسی حرف غلو آمیز می‌زند، نه اینکه هر کس مشایخ قم را مقصر دانست، غالی باشد. (جهت بررسی بیشتر، خوانندگان گرامی می توانند به مقاله‌ای که توسط جناب آقای طارمی در کنگره بزرگداشت شیخ مفید درباره اختلاف شیخ صدوق و مفید در این مسئله نگاشته‌اند مراجعه فرمایند.)

مؤلّف محترم در پاورقی صفحه ۶۳ اسامی برخی از افرادی را که به آنها نسبت غلو داده شده نقل می‌کنند، که البته بعضی از آنها قطعا جزء غلات بوده‌اند، اما درباره همه آنها اتفاق نظر در میان علمای رجال وجود ندارد و نمی توان با قطعیت حکم به غالی بودن آنها داد. مثلاً چند نمونه را اشاره کنیم: احمدبن محمّد سیاری از کسانی است که کلینی از آنها روایت کرده است. برخی از احادیث مربوط به تحریف

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

قرآن از او نقل شده است. به این نکته مهم باید توجه کنیم که افرادی مثل کلینی و شیخ صدوق خودشان رجال شناس بوده اند وکتاب رجال داشته‌اند. چنین نبوده که از هر کسی حدیث و روایت نقل کنند. ضمن اینکه خود نجاشی درباره این فرد می‌گوید: **أخبرنا الحسین بن عبید الله قال : حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی وأخبرنا أبو عبد الله القزوینی قال : حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی ، عن أبیه قال : حدثنا السیاری ، إلا ما کان من غلو وتخلیط** . یعنی ما از سیاری روایت کردیم بجز آنچه که غلو و تفویض بود. (رجال النجاشی - ص ۸۰). این مطلب نشان می دهد که پیرایش منابع حدیثی در آن زمان مطرح بوده و اتفاقا به علت حساسیتی که وجود داشته، بسیاری از احادیث ائمه نقل نشده است. خود شیخ صدوق درکتاب توحید در یکی از ابواب می‌گوید نزد من روایاتی در این باب هست که همه آنها صحیح است، اما چون ممکن است معنای صحیح آن را عده‌ای متوجه نشوند من آنها را نقل نمی‌کنم. (توحید صدوق ـ باب ما جاء فی الرویه ـ ص ۱۱۹).

نمونه دیگر، جعفر بن محمد بن مالک که نجاشی و ابن غضائری او را تضعیف کرده اند. اما همین نجاشی می‌گوید: من تعجب می‌کنم که چگونه اساتید ما ابوعلی ابن همام و ابو غالب زراری از او روایت کرده اند. خود این مطلب نشان می دهد که درباره این فرد، اقوال مختلفی بوده و همه او را ضعیف نمی دانسته اند.

درباره داود بن کثیر رقّی، کشی درکتابش چنین می‌گوید: **قال أبوعمرو: یذکر الغلاة أنه من أرکانهم، و قد یروی عنه المناکیر من الغلو، و ینسب إلیه أقاویلهم ولم أسمع أحدا من مشایخ العصابة یطعن فیه...** (اختیار معرفة الرجال - الشیخ الطوسی - ج ۲ - ص ۷۰۸) می‌گوید غلات او را از خودشان می دانند، اما من درباره او روایتی از مشایخ که در طعن او باشد ندیدم.

درباره ابوبصیر، ازکتاب کشی مطلبی از قول علی بن حسن فضال نقل کرده اند. علی بن حسن فضال، فطحی مذهب اما مورد وثوق بوده است، وکتابی در زمینه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

رجال داشته که البته کتاب او در دست نیست. منقولاتی از او در کتاب کشی نقل شده که البته در کتب دیگر نیامده از جمله این مطلب: **فسألته هل یتهم بالغلو؟ فقال: أما الغلو: فلا لم یتهم، و لکن کان مخلطا.** (اختیار معرفة الرجال - الشیخ الطوسی - ج ۱ - ص ۴۰۴ و ۴۰۵) خود کشّی در جای دیگری می‌گوید که ابوبصیر از اصحاب اجماع بوده است. ضمن اینکه در کتب رجال، از دو نفر به نام ابوبصیر نام برده شده: ابوبصیر مرادی و ابوبصیر اسدی، و اختلاف است که این روایات درباره کدام یک از آنهاست. آنقدر این اختلاف مهم است که علمای رجال چندین رساله درباره همین موضوع تألیف کرده‌اند. ظاهراً این نقل قول کشّی درباره ابوبصیر مرادی است. نجاشی دربارهٔ ابوبصیر اسدی می‌گوید: ثقه وجیه. به هر حال هدف این بود که نشان دهیم نمی‌توان درباره تمامی افرادی که مؤلّف در پاورقی‌های کتاب از آنها نام برده است براحتی قضاوت کرد. حداکثر چیزی که می‌توان گفت این است که درباره آنها اختلاف است.

مؤلّف بعد از معرفی جریان غلو به معرفی جریان معتدلی از اصحاب ائمه می‌پردازد که صرفا ائمه را علمای ابرار می‌دانستند. مهمترین شخصیتهای این جریان را عبدالله‌بن ابی‌یعفور و ابان‌بن تغلب معرفی می‌کند (ص ۷۴ کتاب). در قسمتهای قبل ما به روایتی که اختلاف ابن ابی‌یعفور و معلی‌بن خنیس درباره مقامات ائمه بود، پرداختیم و نشان دادیم که برداشتی که مؤلّف از آن روایت دارند صحیح نیست. آقای مدرسی در جایی یکی از شاخصه‌های تفویض را تشریع احکام می‌دانند و اینکه ائمه هرچه را خواستند می‌توانند حلال و یا حرام نمایند. در حالی که در کتاب کشی روایتی از عبدالله‌بن ابی‌یعفور آمده است که کاملاً با تعریف ایشان از تفویض و معرفی ایشان از عقائد ابن ابی‌یعفور تناقض دارد. **عن عبدالله‌بن أبی‌یعفور، قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: والله لو فلقت رمانة بنصفین، فقلت هذا حرام و هذا حلال، لشهدت أن الذی قلت حلال حلال، و ان الذی قلت حرام حرام، فقال: رحمک الله.** (اختیار معرفة الرجال - الشیخ الطوسی - ج ۲ - ص ۵۱۸ ـ ۵۱۹) در اینجا ابن ابی‌یعفور که

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

شاخصه جریان اعتدالی از نظر مؤلّف است، می‌گوید اگر شما اناری را نصف کنید و بگویید نصف آن حلال و نصف دیگر آن حرام است من آن را از شما قبول می‌کنم. در واقع او می‌گوید هرچه را شما بگویید حلال است و هر چه را شما بگویید حرام است. بنابراین این نتایجی که ایشان گرفته اند که ابن ابی‌یعفور قائل به عصمت و یا نصّ الهی نبوده ، چندان پایه‌ای ندارد.

مؤلّف در پاورقی صفحهٔ ۷۷ کتاب برای آشنایی بیشتر با نظرات ابن ابی‌یعفور، خواننده را به چند روایت ارجاع داده است که اتفاقاً خود این روایات نشان دهنده این است که برداشت ایشان درباره عقاید ابن ابی‌یعفور صحیح نیست:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی یَعْفُورٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ لَا یَمُوتُ الْإِمَامُ حَتَّی یَعْلَمَ مَنْ یَکُونُ مِنْ بَعْدِهِ فَیُوصِیَ إِلَیْهِ. (کافی ج ۱ صفحه ۲۷۷)

عن عبدالله‌بن أبی یعفور عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال کان علی‌بن أبی‌طالب علیه‌السلام عالم هذه الأمة و العلم یتوارث و لیس یمضی منا أحد حتی یری من ولده من یعلم علمه و لا تبقی الأرض یوما بغیر إمام منا تفزع إلیه الأمة قلت یکون إمامان قال لا إلا و أحدهما صامت لا یتکلم حتی یمضی الأول. (بحار الانوار ج ۲۳ صفحه ۵۳)

چنانکه می‌بینیم این روایات به هیچ وجه نمی‌رساند که عبدالله‌بن ابی‌یعفور امام را صرفاً عالم و دانشمند می دانسته، بلکه اتفاقا نشان می دهد که او امامان را مفترض الطاعه می دانسته که امت به آنها پناه می‌برند و اینکه او معتقد بوده که زمین هیچ‌گاه از امام خالی نمی‌ماند. روایت دیگری را ایشان از کشی نقل کرده اند و آن را از ساخته های غلات علیه ابن ابی‌یعفور می دانند (ص ۷۷ کتاب، پاورقی ۴). امام صادق علیه‌السلام از یکی از اصحاب می‌پرسند که آیا در تشییع جنازه عبدالله شرکت کردی؟ او هم می‌گوید بله و جمعیت زیادی آمده بودند. امام می‌فرمایند: **انک سنری فیها من مرجئه الشیعه کثیرا.** (رجال کشی ج ص ۲۴۷) می‌گویند بسیاری از کسانی که شرکت کرده بودند از مرجئه شیعه بودند. ما اصطلاح مرجئه را معنی کردیم. گفتیم در آن زمان و در زبان ائمه، مرجئه به کسانی اطلاق می شد که قائل بودند

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

خلافت امیر مؤمنان به تاخیر (ارجاء) افتاده است و دو خلیفه اوّل را مقدم بر ایشان می‌دانستند. در اینجا امام می‌گویند که خیلی از کسانی که آمده بودند از این گروه بودند، نه اینکه هرکس در این تشییع جنازه شرکت کند از مرجئه است. مؤلّف می‌گوید کسانی که با ابن ابی‌یعفور اختلاف داشتند این روایت را جعل کرده‌اند. اوّلاً این نقل چه ارتباطی به ابن ابی‌یعفور دارد؟ آیا می‌توان بر این اساس به او نسبت مرجئه داد؟ ثانیا مؤلّف چگونه نتیجه گرفته است که غلات این روایت را جعل کرده‌اند؟

در پاورقی ۲ صفحهٔ ۷۵ کتاب، ایشان ابان بن تغلب را از افراد شاخص جریان اعتدالی دانسته است. ابان‌بن تغلب فقیه برجسته ای است و امام صادق بسیار به او علاقه داشتند و نزد علمای شیعه هم جلیل‌القدر است. نقل قولی را از ابان نقل می‌کنند و به استناد آن نتیجه می‌گیرند که او صرفاً ائمه را علمای ابرار می‌دانسته است. جریان این است که در مجلس ابان فردی می‌آید و از او سوال می‌کند که چند نفر از اصحاب پیامبر در جنگ جمل و صفین همراه علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام شهید شدند؟ ابان پاسخ می‌دهد که تو می‌خواهی فضل علی علیه‌السلام را از طریق کسانی که او را تبعیت کرده‌اند بشناسی؟ در حالی که ما آن افراد را به دلیل تبعیتشان از علی فاضل می‌دانیم. سپس ابان می‌افزاید: شیعه کسی است که پس از وفات پیامبر به دنبال علی‌بن ابیطالب رفته است. امروز هم شیعه کسانی هستند که به دنبال جعفربن محمّد رفته اند. (رجال نجاشی ص ۱۲). مؤلّف از این نقل قول نتیجه گرفته اند که ابان سایر خصوصیات ائمه راکه در عقائد شیعه مطرح است مثل علم غیب و عصمت، قبول نداشته است. درحالی که به صرف یک روایت نمی توان درباره اعتقادات یک فرد اظهار نظر کرد. روایات بسیار زیادی از ابان درکتب روایی نقل شده که اتفاقا این نظر را رد می‌کند.

مثلاً یک مورد را اینجا نقل می‌کنیم: «**عن أبان بن تغلب قال سمعت أبا عبدالله علیه‌السلام یقول: قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: من أراد ان یحیی حیاتی ویموت میتتی ویدخل جنة ربی جنة**

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]

عدن غرسها ربی بیده، فلیتول علی بن أبی طالب ولیتول ولیه ولیعاد عدوه ولیسلّم الأوصیاء من بعده، فإنهم عترتی من لحمی ودمی، أعطاهم الله فهمی و علمی. إلی الله أشکو من أمتی المنکرین لفضلهم والقاطعین صلتی ...» (بصائر الدرجات ص ۷۰).

یکی دیگر از شواهدی که مؤلّف نقل کرده درباره فضل بن شاذان نیشابوری است. مؤلف در صفحه ۸۹ کتاب، ادعا می‌کند که فضل، امام را انسانی عادی می‌دانسته که به احکام آگاهی داشته و تفسیر صحیح قرآن نزد اوست. احادیث صحیحه‌ای از امام حسن عسکری علیه‌السلام در مدح وی وارد شده که نشان از جلیل القدر بودن او دارد. شاهد مؤلّف روایتی است در کتاب عیون اخبار الارضا علیه‌السلام، ج ۲، صفحه ۲۰ که فضل بن شاذان از محمد بن اسماعیل از امام رضا علیه‌السلام نقل کرده که فرموده‌اند: **الائمه انهم علماء صادقون مفهمون محدثون**. این روایت اشاره به مفهم و محدث بودن ائمه اشاره دارد. محدث کسی است که صدای ملائکه را می‌شنود و در قرآن هم به آن اشاره شده است. مثلاً حضرت مریم و یا ساره همسر حضرت ابراهیم محدث بوده‌اند. یعنی صدای ملائکه را می‌شنیدند و با آنها گفتگو می‌کرده‌اند. در روایات ائمه از این حالت به عنوان «نکت» و «نقر» هم تعبیر شده است. بنابراین، از این روایت به هیچ وجه نمی‌توان برداشت کرد که فضل‌بن شاذان، امام را صرفاً یک دانشمند عادی می‌دانسته است.

اشکالی که در بسیاری از قسمتهای این کتاب به مؤلّف وارد است، این است ایشان هیچ معیار و ملاکی برای پذیرش و ردّ روایات تاریخی مشخص نمی‌کنند و صرفاً در جهت نتیجه‌گیری مطلوب خودشان، روایاتی را که می‌پسندند ملاک قرار می‌دهند. گاهی هم از بعضی روایات به‌گونهٔ دیگری برداشت و نتیجه‌گیری می‌کنند که با مراجعه به متن اصلی، خواننده متوجه می‌شود که برداشت ایشان کاملا اشتباه است. گاهی هم قسمتی را نقل می‌کنند و قسمتی از روایت را نقل نکرده‌اند که معنای آن کاملا تغییر می‌کند. شرح سایر مواردی که ایشان درباره جریان تفویض نقل می‌کنند، به گفتارهای دیگر موکول می‌شود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1387.6.21.10.6]